**آته ئیسم و جنبش ضد مذهبی**

**(بخش دوم)**

**روشنگری ضد مذهبی در آستانه انقلاب مشروطه**

**گفتگوی سیامک بهاری با محسن ابراهیمی**

***سیامک بهاری:*** *در ایران درگیری و ضدیت با مذهب و آتئیسم تاریخ پر فراز و نشیبی دارد. قبل از وارد شدن به ایران معاصر و تحرک ضد مذهبی وسیع در میان مردم بهتر است یک مرور کوتاه تاریخی به این موضوع داشته باشیم. کشاکش علیه مذهب بویژه در آستانه جنبش مشروطه چگونه بود؟ افراد شاخص در این مورد چه کسانی بودند و چه میگفتند؟*

**محسن ابراهیمی:** در ایران مثل همه دنیا، برخورد با مذهب سازمانیافته و مذهب به طور کلی طیف وسیعی از تحرک فکری و سیاسی را در برمیگیرد. تلاش برای اصلاح خود مذهب، انطباق دادن مذهب با نیازهای جدید اجتماعی و اقتصادی، تحرک سکولاریستی به معنای جدایی "دین از دولت"، نقد و طنز خرافات مذهبی و دست انداختن روحانیت، آته ئیسم به مثابه خداناباوری و عدم اعتقاد به وجود خالق و بالاخره آنتی تئیسم یعنی مخالفت و مبارزه فعال با خداباوری و خدازدایی از زندگی فکری بشر وجوه مختلفی از درگیری با مذهب هستند که در نیمه دوم قرن نوزده و در آستانه انقلاب مشروطه تحرک گسترده ای پیدا کرده بود.

چند شاخص مشترک در میان شناخته شده ترین شخصیتهای این دوره که به "روشنگران" پیش از انقلاب مشروطه مشهورند و به نحوی با مذهب درگیری دارند برجسته است:

با روحانیت و مذهب سازمانیافته مشکل دارند و در مقابلشان موضع انتقادی و اصلاحی دارند اما در عین حال در قبال مساله خدا و قران و پیامبر بشدت محافظه کار هستند. خرافات مذهبی را به نقد و طنز میکشند ولی فکر میکنند حرمت خدا و خالق و پیامبران و امامان را باید نگه داشت. فکر میکنند باید اسلام را اصلاح کرد و با شرایط جدید منطبق کرد چون به شکل کنونی اش نمیتواند به نیازهای اقتصادی و اجتماعی این عصر پاسخگو باشد. بخشا از لحاظ سیاسی به اتحاد "علما و عقلا" معتقدند و تصور میکنند قرار است علما اسلام را نجات دهند و وعقلا هم مملکت را؛ قرار است علما به معنویت مردم جواب دهند و عقلا هم به نیازهای اقتصادی و اجتماعی و نهایتان هر دو به "ترقی و تمدن" مملکت کمک کنند! تصوری که بعدا در جنبش مشروطه به سازش سیاسی با روحانیت منجر شد. سازشی که بنابرآن تصویب قوانین منوط شد به انطباقشان بر مبانی شریعت اسلامی با تایید پنج مجتهد طراز اول.

ادبیات "روشنگران" و "تجددطلبان" سرشناس این دوره مثل عبدالرحیم طالبوف، میرزا ملکم خان و حتی میرزا آقاخان کرمانی که رادیکالتر از بقیه هست سرشار از آوانس دادن به مذهب در عین درگیری با روحانیون و نقد و حتی مقابله با خرافات مذهبی است. در میان میرزا فتحعلی آخوندزاده مستثنی است که لازم است جداگانه در موردش صحبت کرد.

عبدالرحیم طالبوف قانون را به مادی و معنوی تقسیم میکند. قانون را مکمل شرع میداند. پیامبران را واضع قوانین مربوط به روح و معنویات و عقلا و حکمای یک ملت را واضع قوانین مادی اعلام میکند. از نظر او غیر از کلام خدا که گویامثل خود خدا قدیم است بقیه احکام دین را میتوان با تغییر زمان تغییر داد.

میرزا ملکم خان یک شخصیت دیگر برجسته تجدد طلب این عصر است که که به قول خودش میخواهد "عقل سیاست مغرب" را با "خرد دیانت مشرق" در هم می آمیزد. محافظه کاری اش در قبال دین را از یکطرف با عقب ماندگی مردم توضیح میدهد: "فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هموطنان آن معانی را نیک دریابند." او برای پیشبرد عقایدش به قدرت علمای اسلام متوسل میشود با این توضیح که: "در این ملک بدون قدرت اسلام، یعنی بدون ریاست علمای اسلام هیچ کار با معنی هرگز از پیش نخواهد رفت".

میرزا آقاخان کرمانی که در میان این طیف رادیکالتر از دیگران است میان دین و تمدن تضادی نمیبیند اما در عین حال تمام مذاهب را محصول شرایط تاریخی میداند و قابل تغییر و نفی. دین را محصول ترس و جهل میداند و امیدوار است رشد دانش به کاهش اعتقادات مذهبی منجر شود. در مورد خدا میگوید: "خدایی مردم را نیافریده بلکه این مردم خدایی را آفریده اند. یعنی خیالی تراشیده اند." یک دلیل مهم پیشرفت غرب را در این میداند که: "مسیحیان انجیل ساختگی بی‏سر و ته را بوسیدند و بر طاق کلیسا نهادند و به دنیای علم و هنر قدم گذاردند وگرنه امروز گداتر و فقیرتر و جاهلتر از آنها کسی نبود."

میرزاآقاخان کرمانی هم مثل ملکم خان محافظه کاریش در قبال مذهب و نیاز به کمک گرفتن از علما را به سطح دانش مردم نسبت میدهد، اگرچه روحانیون را "یک مشت ملای احمق و بیشعور" خطاب میکند اما تصور میکند که "چون هنوز درمردم ایران فیلاسوفی قوت ندارد و همه مستضعفین و محتاج فناتیزم هستند ...از طایفه نیم زنده ملایان تا یک درجه محدودی معاونت بطلبی احتمال دارد زودتر مقصود انجام گیرد." او هم البته مثل بقیه روشنگران شناخته شده از نیش گزنده انتقاد میرزا فتحعلی آخوندزاده در امان نمی ماند که کل دین را بنیاد و اساس فساد اخلاق انسانی میداند.

می بنیم که بخش مهمی از تجددطلبان آستانه انقلاب مشروطه که در ادبیات مورخین "روشنگر" خطاب میشوند از نقطه نظر نقد رادیکال مذهب از کمبودهای جدی رنج میبرند. لازم است در فرصتی دیگر درباره مبانی اجتماعی و طبقاتی این کمبودها صحبت کرد.

***سیامک بهاری:*** *میرزا فتحعلی آخوندزاده کی بود؟ فرقش با دیگر شخصیتهای منتقد مذهب هم دوره اش چیست؟ جایگاهش در تاریخ آته ئیسم در ایران چیست؟*

**محسن ابراهیمی:** آخوندزاده یک نقاد آشتی ناپذیر علیه مذهب بود. خدا و پیغمبر و قران و امام و امام جمعه و آخوند و خرافات را بی محابا نقد میکرد و به ریشخند میگیرفت و به هیچ جلوه ای از مذهب رحم نمیکرد. او نه تنها یک آته ئیست بلکه یک آنتی ته ئیست تمام عیار بود.

آخوندزاده هم مثل روشنگران پیش از انقلاب فرانسه یکجا علیه سلطنت مطلقه و مذهب است. جفتی که در کنار هم و باهم جامعه را به اسارت کشیده بودند. آته ئیسمش نه صرفا یک حرکت روشنگرانه علیه مذهب بلکه علیه استبداد سلطنتی هم هست. در عرصه سیاست اصلاحات از بالا را ممکن نمیداند. از نظر او انقلاب توده مردم و به قول خودش "عامه ملت" راه حل است. اگر چه هدف سیاسی اش از چنین انقلابی فراتر از چهارچوب مشروط کردن سلطنت بر قانون نبود.

در ادبیات محققین عصر مشروطه به پروتسانیسم او اشاره میشود. اما او برخلاف پروتستانیسم لوتری قرن شانزده ابدا خواهان اصلاح مذهب نیست. قصد ندارد واسطه میان مومن و خدایش را کنار بزند و بشر را مستقیما بدون پیامبر و امام به خدا وصل کند بلکه میخواهد خود خدا را براندازد. در تعریف پروتستانیسم خودش میگوید که انسان باید خود را تماما و یکسره از قید "حقوق الله" رها کند و فقط به "حقوق خلق" پای بند باشد. نه تنها میخواهد دست مذهب و روحانیت را از امور حکومت قطع کند بلکه میخواهد مذهب را از قلمرو زندگی مردم تماما بزداید. به دفاع از عقل بشر در مقابل دین و سنت برمی خیزد. دین اسلام و فناتیزمش را سد راه "سیویلیزاسیون" میداند. و برای "هدم اساس این دین و رفع فناتیزمش" مبارزه میکند. به خالق و خدا اعتقادی ندارد. جهان و کائنات را هم خالق و هم مخلوق میشناسد.

به مثابه یک آنتی ته ئیست سرسخت، در مسیر حمله به بارگاه خدا به کتاب و پیامبران و امامان او هم رحمی نمیکند. همه جلوه های مذهب را به نقد و طنز گزنده میکشد. به قساوت و بیعدالتی خدا در جهنم اعتراض میکند. پل صراط از موباریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش سوزاننده تر را استهزا میکند. خدا را که در جهنمش از مکررا زنده کردن گناهکاران و سوزاندنشان لذت میبرد "میر غضب و جلاد و قصاب" خطاب میکند. فراخوان میدهد که از چنین خدای سنگدل و بیرحم، خدایی که از عدالت و انصاف بویی نبرده است و یک "دیسپوت" است باید دوری کرد.

محمد را "زنباره ای" معرفی میکند که طبق اعتقاد خود فقهای سنی و شیعه "چون چشمش بر زنی افتد و به او میل کند طلاق او بر شوهر واجب است تا به نکاح وی درآید." خدا را تمسخر و تحقیر میکند که تابع شهوات و تمایلات پیامبرش هست و "منصب جاکشی محمد" را قبول کرده است: "خدای مسلمانها هر وقت شهوت نفس بر پیغمبر غلبه میکند و به زنی میل میکند جبرئیل را با آیه های لازم به سراغ او میفرستد به طوری که "بال و پر جبرئیل بیچاره ... از زیادی برآمدن و فراآمدن ریخته و شکسته بود."

قران را نه کتاب آسمانی مقدس بلکه کتابی میداند که "از خیالات" محمد، "خیالات جفنگ و عقاید پوچ" ناشی شده است. کتابی که داستانهایش از تورات و انجیل اقتباس شده است و بر اساس نیاز زمان تغییراتی داده شده است.

تولد امامان از پهلوی مادر را دست میاندازد و غیبت امام زمان را افسانه ای میداند که شارلاتانها ساخته اند و سفها و جاهلان تکرار میکنند. به خاطر بیاورید جمله پرمعنای ولتر را که "نخستین آخوند نخستین حقه بازی بود که با نخستین ابله ملاقات کرد."

بشدت علیه اسلام به خاطر ضدزن بودنش میتازد. در دفاع از حق زن به مثابه یک انسان به پیغمبر حمله میبرد که اصلا "چه حق داشت که با نزول آیه حجاب نصف بنی بشر" را "به حبس ابدی انداخت." زن در ادبیات آخوندزاده انسانی است که در مقابل بیحقوقی و ستم بر زنان مقاومت میکند و میخواهد اختیار زندگیش را بدست بگیرد. آخوندزاده هیچ جنبه ای از ضدیت اسلام با سعادت بشر را از قلم نمی اندازد. از حق زندگی انسان در مقابل قتل و شکنجه مجاز شده توسط اسلام دفاع میکند. حتی خصومت اسلام با شادی بشر هم از نگاه تیز بین او پنهان نمیماند.

او فقط ضد خرافات اسلامی نیست. کل ادیان را "افسانه" میداند و در دفاع از انسانیت علیه همه ادیان است. و بالاخره او فقط آته ئیستی نیست که در باور شخصیش از خرافه خدا رها شده است. آنتی ته ئیستی است که مبارزه علیه خدا و خرافاتش را وجهی مهم از یک مبارزه اجتماعی و سیاسی علیه دسپوتیزم و استبداد و محرومیت و بی عدالتی میداند. آنتی تئیسمش وجهی از انقلاب علیه وضع موجود است. از این نظر به روشنگران اروپا تاسی میکند که "آنقدر مخالفت و مبارزه کردند که مردم را برانگیختند تا "ریوالیسیون، یعنی شورش کردند" و خود را "از اسارت مسیحیت و سلطه پاپها و کشیشان آزاد ساختند."

**ناسیونالیسم آخوندزاده:**

نمیتوان به آخوندزاه پرداخت و از ناسیونالیسمش صحبت نکرد. او مثل اغلب هم عصرانش اسیر گرایش ناسیونالیستی ضد عربی است. از اسلام به عنوان یک دین "عربی" نام میبرد که با فرهنگ ایرانی متضاد است. به ایرانیان تشر میزند که به مصیبتهای قومی تعزیه میکنند که با آنها "نه هموطن و نه همزبان" هستند. خشمناک میشود که "تازیان سبا خصلت و وحشی طبیعت" کتابهای "پارسیان" را سوزاندند و از بین بردند. و بالاخره به شاهان هخامنشی ایرانی افتخار میکند و از آنها به عنوان "پادشاهان فرشته کردار پارسیان" یاد میکند که "قوانین عدالتشان" را تازیان نابود کرده اند: "حیف به تو ای ایران! کو آن شوکت؟ کو آن قدرت؟ کو آن سعادت؟ عربهای برهنه و گرسنه یک هزار و دویست و هشتاد سال است که ترا بدبخت کرده اند."

به نظرم میتوان این تبیین را جدی گرفت که تنفر بیش از حد او از اسلامی که از عربستان برخاسته و پیامبرش شخصی از قبایل عرب است در این نگرش ناسیونالیستی ضد عربی موثر بوده است. به نظر میرسد تداعی شدن اسلام با عربستان و پیامبری ازقبایل عرب است که باعث میشود او مصائب مردم ایران را به موازات اسلام به عربها تعمیم میدهد. روشن است که هر درجه از نفرت از دینی که جز تباهی و تحقیر و عقب ماندگی و ذلت و خونریزی ببار نیاورده است هنوز نمیتواند توجیه گر هیچ درجه از ناسیونالیسم ضد عرب و درکنار آن کرنش در قبال شکوه وجلال شاهان باستانی ایران باشد.

باقر مومنی در تحقیق ارزنده اش درکتاب "دین و دولت در عصر مشروطه"، در باره ناسیونالیسم آخوندزاده با تسامح صحبت میکند. میگوید که او علیرغم حمله به اسلام به عنوان یک مذهب عربی و تحقیر اعراب " تعادل خود را در میان افراط و تفریطها از دست نمیدهد و موقعیت خود را به عنوان یک ناسیونالیست دمکرات و ترقیخواه پیشتاز حفظ میکند."

باید اضافه کرد که ناسیونالیسم آخوندزاده در عین حال متاثر از نیاز طبقاتی و اجتماعی بوروازی نوپا برای ساختن دولت - ملت است. او در ادبیاتش نه تنها از "اقتدار ملت و حراست وطن از تسلط ملل بیگانه" صحبت میکند اما در عین حال "وطن پرستی ملل فرنگ" و رواج علم و تمدن اروپایی را توصیه و ترویج میکند تا مبنایی برای "تشکل ایرانیان به صورت ملتی واحد و مستقل و برخوردار از آزادی و ترقی" باشد. یعنی یک وجه مهم ناسیونالیسم آخوندزاده تلاش برای استقرار "دولت- ملت" به همان شکلی است که قبلا در اروپا به فرجام رسیده بود. مبارزه علیه عقب ماندگی فکری و مذهبی هم جنبه مهم دیگری از همین تلاش است. \*

(ادامه دارد)

دوم اکتبر 2015، 10 مهر 1394